

در پادیه سرگشته شما بهر چرائید؟

مولوی

به نظر نگارنده، با توجه به مطالبی که در کتاب جامعه بزرگ شرق در باب اشتراك فرهنگي چند هزار ساله اقوام شرقي و در شماره‌های ۱۲۷-۱۲۸ اطلاعات سیاسی - اقتصادی تحت عنوان «فرضیه‌های نژادی در علوم اجتماعی، سیاسی و بررسيه‌های فرهنگي جايي ندارد» و در شماره‌های ۱۴۳-۱۴۴، ۱۴۵-۱۴۶ تحت عنوان «فرضیه‌های نژادی، آریا، سامی و ترك نادرست است» انتشار یافته، می‌توان با گذشتن از موانع تفکر نژادی و رهایی از افسانه‌های استعمار سرمایه‌داری، با اتکاء بر خویشاوندی قومی و اشتراك فرهنگي چند هزار ساله در راه وحدت اقوام شرقي و تشكيل ایالات متحده شرق قدم برداشت.

### مقدمه

ملت‌گرایی (ناسیونالیسم) نظریه‌ایست سیاسی با اثرات اقتصادی و فرهنگي که در اروپای غربی بر اثر پیدایش شیوه تولید سرمایه‌داری ظاهر گردید. ناسیونالیسم در کشورهای سرمایه‌داری همراه با توسعه استعمار سرمایه‌داری به‌سوی راست کشیده شد و از شعارهایی چون آزادی، برابری، برادری و صیانت از حقوق بشر جدا گردید و بر اساس فرضیه‌های نژادی، ایدئولوژی راهنمای استعمار سرمایه‌داری شد. پایگاه اجتماعی ناسیونالیسم در این کشورها طبقه سرمایه‌داری ملی استعمارگر و استعمارگر بود (و هست). ملت‌گرایی در مستعمرات هم مانند ملت‌گرایی در کشورهای سرمایه‌داری استعماری نظریه‌ایست سیاسی با ابعاد و اثرات فرهنگي و

اقتصادی. ما در جوامع مستعمراتی با دو نوع ملت‌گرایی که از نظر بافت و محتوای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگي کاملاً با یکدیگر مغایر و متفاوتند و در تضادی آشفتنی‌ناپذیر قرار دارند سروکار داریم: یکی ملت‌گرایی طبقات حاکم و استثمارکننده، و دیگری ملت‌گرایی طبقات محروم و استثمار شونده.

ملت‌گرایی طبقات حاکم، بر فرضیه‌های نژادی استوار است. این ملت‌گرایی متجاوز است و مدعی برتری نژادی و فرهنگي بر سایر اقوام؛ اما در همان حال حاضر است برای حفظ امتیازات مادی طبقاتی خود، بر ضد قومی که بدان تعلق دارد با استعمارگران و متجاوزان خارجی همکاری کند و حتی در خدمت آنها قرار گیرد.

اما ملت‌گرایی طبقات محروم ربطی به فرضیه‌های نژادی ندارد و در مستعمرات، تحت شرایط سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگي استعمار سرمایه‌داری با خواست آزادی از فقر و ستم طبقات محروم و استثمار شونده در هم می‌آمیزد، به چپ کشیده می‌شود، مدافع و خواستار رهایی از سلطه استثمارگران داخلی و استعمارگران خارجی است. در این ملت‌گرایی مبارزه طبقاتی و مبارزه با استعمار طبقات محروم يك وحدت را می‌سازد. ملت‌گرایی طبقات محروم در جوامع شرقی ادعای برتری بر اقوام دیگر را ندارد.

ملت‌گرایی نژادی طبقات حاکم در جوامع شرقی گذشته «پرافتخار» خود را در تاریخ شاهان و شرح فتوحات نظامی و اسارت اقوام دیگر می‌بیند، در حالی که ملت‌گرایی طبقات محروم هویت خود را در نهضت‌های ضد ستم که در طول تاریخ در سرزمین‌های شرقی جریان داشته می‌یابد.

در جوامع شرقی، دو طبقه متخاصم با دو هویت تاریخی و فرهنگي یکسره متمایز و متضاد در مقابل یکدیگر قرار داشته و دارند.

## در راه تشکیل ایالات متحده شرق

دکتر شاپور رواسانی  
استاد کرسی اقتصاد اجتماعی  
دانشگاه الدنبروک - آلمان

سخن ما در نوشته حاضر متوجه مسئله ملت‌گرایی نژادی، مهاجم و متجاوز طبقات حاکم و اثرات شوم آن در جوامع شرقی است نه ملت‌گرایی ضد ستم طبقات محکوم در این جوامع. شاید این اشاره کافی باشد که آنچه درباره نهضت‌های ضد ستم توده‌های وسیع و محروم اقوام شرقی در برابر سلاطین، حاکم و خلفای جابر و طبقات استثمارکننده در همه سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق چه در دوران باستان و چه در دوران اسلامی انتشار یافته بطور عمده مطالبی است که به استناد کتیبه‌های سلاطین یا نقل قول از وزیران و وابستگان خانواده‌های حکومتگر که خود در استثمار و غارت اموال مردم و بدین علت در سرکوبی نهضت‌های ضد ستم اقوام شرقی شرکت داشته‌اند بوسیله تاریخ‌نویسان مزدور و مدّاح ستم، تهیه و توزیع شده است.

این نکته که چنین «اسناد تاریخی»، تحریف شده، سرشار از کینه طبقاتی حاکمان نسبت به مردم محروم و معترض و لذا عاری از ارزش علمی و تاریخی است، روشن است. اما هنوز هم طبقات حاکم و ملت‌گرایان نژادی در همه سرزمین‌های شرقی دست از تبلیغ علییه نهضت‌های ضد ستم دوران پیش از آغاز سلطه استعمار سرمایه‌داری، تحریف تاریخ و دشمنی با ملت‌گرایی ضد استعماری و ضد استثمارگری برداشته‌اند. این نکات را می‌توان در يك بررسی تاریخی آشکارا نشان داد و اثبات کرد. تاریخ ملت‌گرایی ضد استعماری و ضد استثمارگری طبقات محروم اقوام شرقی نیز سخت از جانب طبقات حاکم وابسته به استعمار تحریف شده و می‌شود.

مهم‌ترین شیوه فرهنگی - سیاسی استعمارگران برای تجزیه اجتماعی جوامع مستعمراتی چه در درون این جوامع و چه در رابطه با دیگر جوامع مستعمراتی، اشاعه نظریات نژادپرستی است. هنوز بسیاری از

محافل روشنفکری در جوامع شرقی ادعا می‌کنند که مردم جهان از نژادهای مختلف‌اند و گویا با مقایسه رنگ پوست، کوتاهی یا بلندی پیشانی، طول بینی و شکل جمجمه و نکاتی از این قبیل می‌توان نژاد برتر را از نژادهای دیگر تشخیص داد، و گویا مشخصات ظاهری و جسمی رابطه‌ای دقیق و مستقیم با هوش و ذکاوت انسانها و فرهنگ جماعات دارد.

بر اساس چنین نظریاتی که بی‌اساس بودن آنها بارها مؤکداً به اثبات رسیده و فاقد ارزش علمی است، برای هر يك از «نژادها» در سرزمین‌های شرقی «موطن اولیه» و آباء و اجداد «اولیه» فرض شده و گفته می‌شود که اقوام ساکن سرزمین‌های شرقی با یکدیگر از همان دوران باستان اختلاف آشتی‌ناپذیر داشته‌اند و هنوز هم دشمن یکدیگرند و چون چنین خصومتی دارای ریشه‌های «نژادی» است، ناگزیر برای همیشه ادامه خواهد یافت.

در سرزمین‌هایی از جامعه بزرگ شرق از شمال افریقا تا بنگلادش و از آسیای مرکزی تا اقیانوس هند (جامعه بزرگ شرق، تهران، بهار ۱۳۷۰) در مواردی که مشخصات جسمی برای تجزیه این جوامع مستعمراتی و ادامه منازعات نژادی کارساز نبوده، ساهاست به این بحث بی‌حاصل و بی‌پایان دامن زده می‌شود که فرهنگ کدام کشور شرقی بالاتر است، شخصیت‌های فرهنگی و علمی دوره‌های تاریخ شرق در کدام يك از شهرها یا روستاهای سرزمین‌های شرقی متولد شده‌اند، این شهرها و روستاها در قرون گذشته بخشی از کدام کشور محسوب می‌شده و امروزه از کدام کشور است، با تغییر مرزهای سیاسی، اداری و نظامی در حال حاضر این شخصیت‌ها را جزو مفاخر کدام قوم یا «نژاد» باید دانست، و... بحث بر سر این است که کدام يك از اقوام شرقی یا «نژاد»ها به‌تنهایی در دوران باستان «مشعلدار فرهنگ جهان» بوده است، بی‌آنکه به این حقیقت تاریخی قابل اثبات توجه

○ در جوامع  
استعمارزده، با دوتنوع  
ملت‌گرایی که از نظر بافت  
و محتوای اجتماعی،  
اقتصادی، سیاسی و  
فرهنگی با یکدیگر مغایر و  
آشتی‌ناپذیرند سروکار  
داریم: ملت‌گرایی طبقات  
حاکم و استثمارکننده، و  
ملت‌گرایی طبقات محروم  
و استثمار شونده.

بزرگ شرق، به معنای نفی هویت فرهنگی و تاریخی هیچ یک از اقوام شرقی نیست و نمی‌تواند باشد. برعکس، قبول این حقیقت در حکم تثبیت و تأیید هویتی روشن با سابقه چند هزارساله و خروج از یک انزوای مصنوعی و خصومت بی‌پایه و دشمنی ساختگی است.

متأسفانه هنوز براساس بررسیهای به ظاهر علمی شرق‌شناسان کشورهای سرمایه‌داری استعماری و مجامع به اصطلاح علمی آنها، فکر مُسَلِّط و راهنما در تاریخ‌نویسی و سیاست‌گذاری در سرزمین‌های شرقی، ملت‌گرایی نژادی است. هنوز به شاهان دوران باستان و به لشکرکشی‌ها و غارت‌ها و کشتارها تحت پوشش «مردان بزرگ» «شاهان کبیر» و «فتوحات» افتخار می‌شود و سازمان‌های تبلیغاتی استعماری و کارگزاران آنها در کشورهای شرقی، یاد کشتارها، و غارت‌ها را برای حفظ حس انتقام‌جویی و کینه‌ورزی قومی زنده نگه می‌دارند.

هنوز جنایات و تجاوزات حُکام جابر، سلاطین ظالم و طبقات حاکم استثمارگر که هم نسبت به قوم و جامعه خود و هم نسبت به ساکنان دیگر سرزمین‌های شرقی اجحاف و ستم روا می‌داشتند به حساب مردم عادی و زحمتکش و استثمارشده گذاشته می‌شود تا حس کینه‌جویی مانع استقرار روابط دوستانه و انسانی میان اقوام خویشاوند شرقی گردد و هنوز متأسفانه در بسیاری از نشریات (ملّی) به این ظالمان و ستمگران «هم‌نژاد» افتخار می‌شود.

در جوامع شرقی آنچه در دوران باستان جریان داشته و هنوز هم جریان دارد، ستم طبقاتی بوده و هست نه ستم موهوم قومی. زحمتکشان یک قوم شرقی نه فقط اختلافی با زحمتکشان قوم یا اقوام شرقی دیگر نداشته و ندارند بلکه شریک دردهای یکدیگر بوده‌اند و هستند. تفاخر به شاهان و جباران و ملت‌گرایی نژادی ابزار سلطه فرهنگی و سیاسی طبقات

شود که فرهنگ شرق در همان دوران باستان و از همان دوران باستان، یک فرهنگ مرگب بوده و تمام اقوام شرقی در ترکیب، رشد و تکامل و توسعه آن شریک و سهمیم بوده‌اند و در این روند چند هزار ساله تاریخی، قومی را بر قومی دیگر مزیتی و برتری نیست و در شرق فرهنگ قومی «خالص» نداشته و نداریم.

چنین تفاخر و غروری محدود به یک قوم و گروه در جامعه بزرگ شرق نیست و در ملت‌گرایی نژادی، طبقات حاکم در همه جوامع شرقی شریک و سهمیم‌اند.

تحت نفوذ چنین تبلیغات و تلقیناتی که سالها سابقه دارد، هر یک از اقوام شرقی خود را «مرکز» و دیگر اقوام را «پیرامون» می‌داند و اگر هم در مواردی سخن از اتحاد و همبستگی اقوام شرقی به میان می‌آید، سخنگویان و چاوشی خوانان هر قوم بر «مرکزیت» و بر این اساس بر «رهبری» خود اصرار می‌ورزند و خواستار آند که دیگر اقوام به «مام وطن» که از هم گسیخته بیبوندند و حوزه حکومت یک قوم خاص (و در حقیقت یک طبقه حاکم معین) تا مرزهایی که براساس فرضیه‌های سست یا داستانها و افسانه‌ها تعیین شده توسعه یابد.

نگارنده لازم می‌داند به این حقیقت تاریخی اشاره کند که آنچه را امروزه در سرزمین‌های شرقی به نام فرهنگ‌های ملّی می‌شناسیم (با وجود تفاوت‌ها و اختصاصات محلی که هر یک به نوبه خود ارزشمند و والاست) در یک زمینه مشترک چندهزار ساله رشد کرده‌اند و چنان به هم پیوسته‌اند که توضیح یکی بدون شناخت دیگری ممکن نیست. اقوام شرقی درست مانند افراد یک خانواده بزرگ‌اند که با وجود داشتن صفات فردی با یکدیگر خویشاوند بوده و علائق فرهنگی و اقتصادی و روابط معنوی و مادّی مستحکمی آنها را به یکدیگر پیوند داده و می‌دهد. قبول وجود اشتراك و وحدت فرهنگی و خویشاوندی چند هزارساله میان اقوام جامعه

○ ملت‌گرایی طبقات حاکم، بر فرضیه‌های نژادی استوار است، متجاوز است و مدعی برتری نژادی و فرهنگی بر دیگر اقوام.

حاکم بوده و هست.

تاریخ سرزمین‌های شرقی نشان می‌دهد و اثبات می‌کند که چگونه در هر دوره تاریخی، طبقات حاکم محلی، در هر سرزمین و منطقه کوشیده‌اند با زور نظامی و فریب‌های فرهنگی، مردم عادی، محروم و زحمتکش سرزمین خود را به ابزار غارتگری و تجاوز تبدیل کنند و به بهای نابودی توده‌های وسیع مردم، از همه اقوام، بر سریر «باشکوه» سلطنت و قدرت جلوس کنند و با بهره‌برداری از جهل اکثریت و فساد اقلیتی که خود بخشی از آن بوده‌اند (وهستند) در ناز و نعمت و عشرت و رفاه مادی روزگار بگذرانند.

آنچه به نام فتوحات و کشورگشایی در بازار تبلیغات نژادی و «پان بازی» ها عرضه و فروخته می‌شود از جانب هر سلطان و شاه و حاکمی باشد، چیزی جز تجاوز به حقوق و زندگی مردم سرزمین‌های دیگر نبوده است. دفاع از خانه و کاشانه و خانواده، سلامت جسمانی، شخصیت و حرمت انسانی و بطور کلی دفاع در برابر هر نوع تجاوز از جانب هر کس، هر مقام و هر طبقه‌ای که باشد ضروری است و مقدس. در این مورد باید توجه داشت که دفاع از حق حیات و حرمت فردی و اجتماعی نمی‌توانسته و نمی‌تواند فقط به مقابله با «خارجیان» محدود شود. دفاع از حق حیات و حرمت فردی و اجتماعی در برابر ظلم استثمارکنندگان و زورگویان داخلی (مبارزه طبقاتی) نیز به همان اندازه دفاع در برابر مهاجم خارجی، ضروری، مقدس و بخشی از ملت‌گرایی طبقات محروم است.

هدف غایی ملت‌گرایی نژادی، انکار و نفی اختلافات و مبارزات طبقاتی در داخل جوامع مستعمراتی و فریب دادن و منحرف کردن طبقات استثمارشده از ستم‌های طبقاتی برای حفظ نظام‌های ظالمانه است.

ما، اقوام شرقی، تحت تأثیر تلقینات و تبلیغات طبقات حاکم محلی و استثمارگران

هنوز بطور عمده تجاوزات شاهان و طبقات حاکم «خودمان» به دیگر اقوام شرقی را «فتوحات» می‌دانیم و به آنها افتخار می‌کنیم اما از ستم‌های مهاجمان و «دیگران» به خود می‌نالیم و آن را محکوم می‌کنیم. آیا چنین برخوردی با تاریخ و جامعه، نشانه ضعف شدید در آگاهی تاریخی، قضاوت یک‌جانبه، و ضعف ما در علوم اجتماعی نیست؟ در هیجان ناشی از ملت‌گرایی نژادی بر جنایات شاهان، حکام و طبقه حاکم قوم «خودمان» قلم عفو و فراموشی می‌کشیم و سعی داریم آن را به نحوی توجیه کنیم اما یاد و خاطره جنگها و جنایات شاهان و حکام و طبقه حاکم «دیگر» اقوام خویشاوند را زنده نگه می‌داریم.

آیا غرق شدن در گذشته‌های دور، که در بسیاری از موارد به صورت افسانه‌ها و داستانها باقی مانده، راه مشترک آینده ما اقوام شرقی را نمی‌بندد؟ و نبسته است؟

آیا می‌توان در جامعه بزرگ شرق، قومی را نشان داد که به تحریک طبقات حاکم خود به اقوام خویشاوند دیگر حمله نکرده یا به تحریک طبقات حاکم اقوام دیگر مورد تجاوز قرار نگرفته باشد؟ در هر حال باید به این نکته اساسی توجه داشت که حیات انسان بالاترین ارزش فردی و اجتماعی است و هر کس به هر نام و عنوان و بهانه به حق حیات انسان‌ها تجاوز کند - در هر دوره تاریخی که باشد - به همه حقوق آنان تجاوز کرده است.

حق حیات را نمی‌توان از جمله حقوق یک نسل معین از افراد جامعه دانست و برای تبرئه کردن فرمانروایان جابر برای جنایاتی که کرده‌اند عذری تراشید.

از خودمان بیرسیم، زنان، مردان، نوجوانان و بالاخره همه مردم محروم و فقیر و زحمتکش سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق چه اختلاف منافع، چه تضاد طبقاتی، چه برخورد و خصومت فرهنگی، قومی یا مذهبی و دینی با یکدیگر داشته‌اند یا دارند؟ و چه کسی جای چه کسی را

○ ملت‌گرایی طبقات محروم در جوامع، ربطی به فرضیه‌های نژادی ندارد، با خواست آزاد شدن از فقر و ستم طبقاتی در هم می‌آمیزد، و هدف‌رهایی از سلطه متجاوزان، استثمارگران و استعمارگران داخلی و خارجی را دنبال می‌کند.

داشته‌اند. این گذشته درخشان است که ما را به هم پیوند می‌دهد و بر این گذشته باید تکیه کرد و ساخت. امروزه، هم استعمارگران و هم طبقات حاکم استثمارگر در جوامع شرقی خواستار ادامه نفاق و دشمنی میان اقوام خویشاوند شرقی‌اند، چه این اقوام در درون محدوده‌ای با مرزهای نظامی - اداری - سیاسی تمرکز یافته باشند و چه خطوطی مصنوعی به نام مرز که در قرون اخیر از جانب استعمارگران ساخته و کشیده شده آنها را از یکدیگر جدا کرده باشد.

در ادامه نفاق و خصومت میان اقوام خویشاوند شرقی طبقات حاکم محلی و ملی و استعمارگران، مشترک المنافع‌اند، و هر دو از استثمار مردم زحمتکش این سرزمین‌ها سود می‌برند و با هم از کار، خون و جسم و جان مردم این سرزمین‌ها تغذیه می‌کنند و ادامه سلطه و حکومتشان ممکن می‌گردد.

اساس نظریات ملت‌گرایی نژادی و پان‌بازی که در جامعه بزرگ شرق عرضه می‌شود - چنان‌که به اثبات رسیده - مطالبی است که فرضیه پردازان استعماری و شرق‌شناسان وابسته به سازمانهای ارتجاعی و امپریالیستی یا بی اطلاع درباره ساختار اجتماعی و بطور کلی تاریخ جوامع شرقی از دوران باستان تاکنون نوشته و منتشر کرده‌اند و بسیاری از روشنفکران جوامع مستعمراتی شرقی این مطالب سست و تحریفات را بعنوان تاریخ کشور و جامعه خود باور کرده و به این «استادان» ایمان آورده‌اند.

نظریه پردازان و سیاستمداران کشورهای اروپایی که بنا به مصالح اقتصادی و اجتماعی (پیدایش و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری) واضع و سازنده فرضیه‌های نژادی و ملت‌گرایی نژادی بوده‌اند، امروزه باز بنا به مقتضیات اقتصادی (وحدت اروپا) از این فرضیه‌ها فاصله گرفته و در رد و نفی آنها قلم‌فرسایی می‌فرمایند و دیگر سخنی از پان‌ژرمانیسم و پان‌اسلاویسم و... در میان نیست و تکیه‌ای بر منشاء «نژادی»،

در این سرزمین‌ها تنگ کرده است که از دوران باستان تا کنون - گذشته از بعضی دوره‌ها - در اجرای احکام سلاطین و شاهزادگان، خلفا و شیوخ و راجه‌ها، و برای حفظ منافع مادی طبقاتی آنان و در دوران جدید برای حفظ منافع طبقه وابسته به استعمار، و استعمار سرمایه‌داری باید یکدیگر را به خاک و خون بکشند؟ و دست فقرا و محرومان یک قوم به خون فقرا و محرومان قوم دیگر آلوده شود؟ تاریخ جامعه بزرگ شرق، تاریخ اقوام این سرزمین، برخلاف آنچه استعمارگران و کارگزاران محلی‌شان ادعا و تبلیغ می‌کنند، تاریخ شاهان، لشکرکشی‌ها، کشتارها و غارت‌ها نیست بلکه بخش اصلی و اساسی این تاریخ مشترک چند هزار ساله، تاریخ ظهور ادیان، تاریخ پیشرفت‌های علمی، ادبی، اجتماعی، ظهور شخصیت‌های بزرگ علمی و اجتماعی و ادبی، تاریخ نهضت‌های ضدستم با آرمان‌های عدالتخواهانه و تاریخ ظهور انقلابیون بزرگ و مصلحان اجتماعی است.

تاریخ شاهان و تاریخ جنگ‌ها، پیوندها میان اقوام شرقی را از هم می‌گسلد (و گسیخته) و تخم جدایی و نفاق می‌پاشد (و پاشیده)، اما تاریخ مصلحان اجتماعی، و نهضت‌های ضدستم و تاریخ دانشمندان و ادبا در شرق، ما را به هم پیوند می‌دهد و خویشاوندی و اشتراک و اتحاد ما را تأیید می‌کند.

چرا هنوز تحت تأثیر تلقینات طبقات حاکم بر آنچه ما را از هم جدا می‌کند و عامل آن جباران و استثمارگران محلی و ملی و استعمارگران هستند تکیه می‌کنیم و باور داریم اما به آنچه ما را به هم پیوند می‌دهد و هویت مشترکمان را اثبات می‌کند توجه و عنایت کافی نداریم؟

در تعالی و ترقی علمی و ادبی و فلسفی در سرزمین‌های شرقی و ایجاد و توسعه نهضت‌های اجتماعی ضد ستم طبقاتی در جامعه بزرگ شرق، همه اقوام خویشاوند شرقی شرکت

○ ملت‌گرایی نژادی  
طبقات حاکم در جوامع شرقی، گذشته «پرافتخار» خود را در تاریخ شاهان و پیروزیهای نظامی و اسارت اقوام دیگر می‌بینند، در حالی که ملت‌گرایان از طبقات محروم هویت خود را در نهضت‌های ضد ستم که در طول تاریخ در سرزمین‌های شرقی جریان داشته می‌یابند.

تفاوت‌ها و اختلافات «نژادی» میان بومیان اروپایی نمی‌شود. در محافل دانشگاهی و روشنفکری اروپای امروزی، ناسیونالیسم بعنوان يك فرضیه گمراه کننده و يك راه كج و غلط مطرح است (و البته فقط برای خودشان)، اما تبلیغ در میان مردم مستعمرات و بویژه مردمان سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق بر اساس ملت‌گرایی نژادی در جهت پان‌سازی و پان‌بازی به صورت اقدامات و تبلیغات سیاسی و فرهنگی آشکار و پنهان ادامه دارد.

سالهاست که ما، در سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق بطور مشخص با پان‌بازی‌ها، پان‌سازی‌ها و ملت‌گرایی‌های نژادی تحت عنوان پان‌تورانیسم (پان‌تورکیسم)، پان‌عربیسم و... همراه با ادعاهای توسعه ارضی روبرو هستیم.

منافع کشورهای سرمایه‌داری استعماری اقتضا کرده و می‌کند که ملت‌گرایی نژادی و پان‌بازی در سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق ادامه یابد تا بتوانند با فروش اسلحه، کالا، غارت منابع طبیعی و نیروی کار ارزان هرچه بیشتر و بهتر ساکنین این سرزمین‌ها را استثمار کنند. کارگزاران استعمار سرمایه‌داری، در سرزمین‌های شرقی در این جنایت سهیم و شریک‌اند و از آن سود می‌برند. اما جانبداران خیال‌پرداز پان‌سازی‌ها و پان‌بازی‌ها به این نکته توجه نمی‌کنند که دولت‌های سرمایه‌داری استعماری هرگز اجازه و امکان نخواهند داد که هیچ‌یک از این «پان»ها به اهداف خود برسند زیرا در همه احوال با تشکیل يك دولت نیرومند - بر پایه هر پانی که می‌خواهد باشد - در منطقه‌ای که مهمترین ذخایر نفتی جهان در آن قرار دارد مخالفتند. وظیفه پان‌بازها و ملت‌گرایان نژادی در سرزمین‌های شرقی تضعیف یکدیگر است. هدف استعمار سرمایه‌داری این بوده و هست که اقوام خویشاوند در سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق که دارای فرهنگ چند هزارساله

مشترک‌اند نه فقط به فکر همکاری و اتحاد با یکدیگر نیفتند، بلکه هر يك به تنهایی به صورت طعمه سرمایه‌داری استعماری از ترس «رقیب» یا «دشمن»، از دامن و تله استعمار سرمایه‌داری خارج نشوند و مشتری دائمی اسلحه و به‌علاوه ضعف اقتصادی و به تبع آن عدم ثبات و تزلزل اجتماعی، دنباله‌رو سیاست‌های دولتهای سرمایه‌داری استعماری باقی بمانند.

طبقات حاکم محلی نیز بازار ملت‌گرایی نژادی و پان‌بازی را گرم نگه می‌دارند و با طرح ادعاهای ارضی موسمی، اقوام خویشاوند را بر ضد یکدیگر تحریک می‌کنند.

به هیچ‌وجه نمی‌توان انکار کرد که گروهی از روشنفکران جوامع شرقی از روی خلوص نیت و با کمال صداقت و پاکی، تحت تأثیر مطالب سست شرق‌شناسان استعماری و فرضیه‌های نژادی قرار داشته و به آنچه در طول سالیان دراز یاد گرفته و یاد داده‌اند ایمان دارند و از این نظریات دفاع می‌کنند اما آیا زمان آن فرا نرسیده که با توجه به آنچه در جهان علم، سیاست و اقتصاد می‌گذرد چشمانمان را باز کنیم و از تار عنکبوت فرضیات غیرعلمی و تخیلات شیرین اما واهی گذشته خارج شویم و به‌بهانه یا برای مبارزه با نوعی پان‌بازی نژادی یا فرهنگی «دیگران» به دفاع و توجیه پان‌بازی نژادی و فرهنگی «خودمان» نپردازیم؟ آیا آن زمان فرانسوی‌ها که هویت فرهنگی مان، هویت فرهنگ شرقی مان را نه بر اساس آنچه «شرق‌شناسان» استعماری آگاهانه و در جهت خاص و معینی ارائه می‌کنند، نه بر اساس آنچه در کنفرانس‌های شرق‌شناسی نمایشی عرضه می‌گردد، بلکه بر پایه بررسیهای علمی و دقیق خودمان روشن کنیم؟

آیا با خروج از فضای غیرعلمی و بدبینی‌های «نژادی» دشمن ساخته نمی‌توان صدها میلیارد دلاری را که در سرزمین‌های شرقی صرف خرید اسلحه از کشورهای سرمایه‌داری استعماری گردید و وسیله کشتار زنان و مردان خویشاوند

○ مهم‌ترین شیوه فرهنگی - سیاسی استعمارگران برای نفاق افکنی اجتماعی در جوامع استعمارزده، چه در درون این جوامع و چه در رابطه با دیگر جوامع، دامن زدن به نظریات نژادپرستی است.

می‌شود به آبادانی این سرزمین‌ها و رفع بلای فقر اختصاص داد؟

آیا می‌توان چنان در گذشته غرق شد که زمان حال و آینده را ندید؟ تعلق داشتن به يك جامعه فقیر که از مظالم طبقاتی و استعماری رنج می‌برد چه افتخاری می‌تواند داشته باشد؟ آیا زندگی کردن در گذشته، افیون توده‌های فقیر و محروم شرقی نیست که مصرف آن پیوسته تشویق می‌شود؟ پیشنهاد می‌شود:

روشنفکران مرقه‌ی که با خلوص نیت و قلبی پاک از فرضیه‌های ملت‌گرایی نژادی و پان‌سازی در جوامع شرقی دفاع می‌کنند سری به محلات فقیرنشین، بیمارستانها و روستاهای کشور محل اقامت خود بزنند و از نزدیک ملاحظه کنند که اکثریت مردم سرزمین‌های شرقی، خودمان و خویشاوندانمان، در چه شرایطی به سر می‌بریم، و چگونه فقر اقتصادی حیات انسان‌ها را به مخاطره افکنده و از تعالی فرهنگی آنان جلوگیری می‌کند.

در کنار افتخار کردن به مشعل‌دار فرهنگ جهان در گذشته بودن، مسئله فرهنگ در دهات و شهرها از دبستان‌ها تا دانشگاه‌ها و مجامع علمی در جوامع شرقی از شمال آفریقا تا بنگلادش و از آسیای مرکزی تا اقیانوس هند مورد بررسی قرار گیرد تا معلوم شود که در حال حاضر بر فرهنگ ما چه می‌گذرد، به کجا کشیده شده‌ایم، به کجا می‌رویم و چگونه مشعلی که ما اقوام شرقی از آن یاد می‌کنیم تحت شرایط سلطه فرهنگ استعماری و خودفروشی‌های طبقات حاکم و ابسته به استعمار در سرزمین‌های ما، به هیزمی نیم سوخته و چماقی برای کوبیدن بر سر برادران، خواهران و فرزندان استثمارشده و فقیرمان در خانه و کاشانه تاریخی مان مبدل شده است.

همراه با افتخار به وجود زنان و مردان بزرگ در عرصه علم و ادب و فلسفه در گذشته، از خود پیرسیم امروزه بر سر مردان و زنان بزرگ جوامع

شرقی در میدان علم و ادب و فلسفه چه می‌آید و چگونه استعدادهای شکوفای جامعه بزرگ شرق نابود یا دزدیده می‌شوند.

آیا نمی‌توان به جای آنکه روابط فرهنگی میان سازمانهای فرهنگی و شخصیت‌های علمی و فرهنگی جوامع شرقی با واسطه و از طریق مجامع باصطلاح علمی و فرهنگی کشورهای سرمایه‌داری استعماری انجام گیرد و ما همسایه دیوار به دیوار خودمان را در بادیه‌های دور جستجو کنیم، مستقیم و بلاواسطه با یکدیگر گفتگو نماییم تا بتوانیم فارغ از کنترل و دخالت و خرابکاری استعمارگران و کارگزاران آنها، مشترکاً به بررسی مسائل فرهنگی و علمی مورد علاقه و احتیاجمان بپردازیم؟

هنوز اطلاع فرهنگیان سرزمین‌های شرقی از یکدیگر، از طریق سازمانهای فرهنگی، نشریات و کنفرانس‌های نمایشی کشورهای سرمایه‌داری استعماری و به زبان استعمارگران صورت می‌گیرد. آیا امکان برقراری روابط مستقیم فرهنگی میان خویشاوندان، با استفاده از زبانهای رایج در جامعه بزرگ شرق وجود ندارد؟

آیا نمی‌توان با تکیه بر وحدت و اشتراک فرهنگی چند هزارساله اقوام شرقی و با نفی و رد ملت‌گرایی نژادی و پان‌بازی نژادی در جهت وحدت اقوام خویشاوند در شرق قدم برداشت؟ مراد از وحدت اقوام جامعه بزرگ شرق، تشکیل سازمان یا جلساتی از سران دولتهای شرق نیست، بلکه آن است که میلیونها نفر ساکنان سرزمین‌های جامعه بزرگ شرق از خواب غفلت که لالایی آن را سرمایه‌داران استعماری و کارگزاران محلی استعمار برایشان می‌خوانند بیدار شده و بیش از این قربانی سودجویی‌های دزدان بین‌المللی که خویشاوندان چند هزارساله را با خطوط مصنوعی و مرزهای فرهنگی و سیاسی از یکدیگر جدا کرده‌اند نشوند و جوانان ما با سلاح‌های کشورهای

○ پذیرش اشتراک و وحدت فرهنگی و خویشاوندی چند هزارساله میان اقوام جامعه بزرگ شرق، به معنای نفی هویت فرهنگی و تاریخی هیچ يك از اقوام شرقی نیست، بلکه در حکم تثبیت و تأیید هویتی روشن با سابقه چند هزارساله و خروج از انزوای مصنوعی و دور شدن از دشمنی‌های بی پایه و ساختگی است.

سرمایه‌داری استعماری یکدیگر را به خاک و خون نکشند و حاصل کار و منابع طبیعی سرزمین‌های شرقی به یغما نرود. گنجینه بزرگ و غنی تاریخ و فرهنگ جامعه بزرگ شرق، تاریخ مبارزات ضدستم در این سرزمین بزرگ، همه عوامل وحدت اقوام شرقی را دربردارد. این گنجینه فرهنگی پویا را باید از تحریف‌های طبقاتی و استعماری پاک کرد و به مردم شرق عرضه نمود. روشنفکران متعهد و انقلابی همه اقوام شرقی باید برای احیای این هویت تاریخی و عرضه آن به توده مردم در جوامع شرقی پیشقدم و پیشتانز گردند.

آیا نمی‌توان برای آشنایی با خویشاوندان فرهنگی و قومی، نشستی با شرکت باستان‌شناسان، ادبا، علما و دانشمندان اقوام شرقی تشکیل داد تا درباره جنبه‌های مشترک فرهنگ شرق و راههای استقرار وحدت تبادل نظر کنند؟

همچنان که اثبات خویشاوندی يك نفر با يك خانواده و خاندان بزرگ به معنای نفی شخصیت و هویت فردی نیست و نمی‌تواند باشد، انگشت گذاشتن بر حقیقت تاریخی وحدت، خویشاوندی و اشتراك فرهنگی و قومی اقوام در جامعه بزرگ شرق هم نفی هویت هر يك از این اقوام نیست و نمی‌تواند باشد.

تکیه آگاهانه بر خویشاوندی قومی و فرهنگی، تضادی با حضور و وجود فرهنگ‌های محلی، ادیان و مذاهب مختلف، خط، زبان‌ها و گویش‌های مختلف و سنت‌های متفاوت در جامعه بزرگ شرق ندارد زیرا با يك بررسی علمی می‌توان به درستی و روشنی نشان داد که در همه این زمینه‌ها جوامع شرقی پیوندها و اشتراکی تاریخی و چند هزارساله دارند. آگاهی از این پیوندها خود سبب کشف ارزش واقعی همه این دستاوردها خواهد شد.

به نظر نگارنده، قدم اول در جوامع شرقی و در جامعه ما، بعنوان بخشی از جامعه بزرگ شرق،

در راه تشکیل ایالات متحده شرق، ایجاد روابط فرهنگی مستقیم میان سازمانهای فرهنگی مردمی و نیروهای اجتماعی وحدت جوی ضدستم در جامعه بزرگ شرق و پایه‌گذاری مؤسسه یا مؤسساتی فرهنگی برای برنامه‌ریزی و متمرکز کردن فعالیت‌های علمی در این زمینه است. هر قومی از اقوام خویشاوند در جامعه بزرگ شرق که خود را مشعلدار فرهنگ جهان در دوران باستان دانسته یا می‌داند می‌تواند شایستگی خود را با پیشقدم شدن در راه تشکیل چنین مؤسساتی نشان دهد.

تشکیل چنین مؤسسات فرهنگی را نباید به سازمان‌های بین‌المللی (با هر نام و عنوان) که زیر نظارت و نفوذ کشورهای سرمایه‌داری استعماری قرار دارند و ظاهراً بی‌طرف و غیر سیاسی‌اند واگذار نمود یا به نحوی دخالت یا قیومیت مستقیم یا غیرمستقیم آنها را پذیرفت زیرا در این صورت مأموران و وابستگان این سازمانها که در پاره‌ای موارد خود از چهره‌های فرهنگی مستعمرات‌اند، از امکانات مالی و فرهنگی برای منحرف کردن مؤسسات فرهنگی که برای رهایی مردم از نفوذ سلطه استعمار سرمایه‌داری در مستعمرات در جامعه بزرگ شرق تشکیل می‌شوند استفاده خواهند کرد و با به دست گرفتن رهبری مستقیم یا غیرمستقیم این مؤسسات، آنها را به يك فرهنگ سرا برای مذاکرات بی‌پایان و بی‌ضرر تبدیل خواهند نمود.

ولی اگر ما در راه وحدت قدم برداریم قطعی است که در آینده‌ای نه چندان دور ایالات متحده شرق تشکیل خواهد شد زیرا حرکت در جهت احیای فرهنگ مشترک چند هزارساله شرق، حرکتی است در راه تکامل تاریخی، رهایی میلیون‌ها انسان فقیر از برادرکشی، از ستمهای طبقاتی و استعماری و پاسداری از حق حیات و حرمت انسانی در این بخش از جهان.

○ دفاع از حق حیات و حرمت فردی و اجتماعی در برابر ظلم استعمارکنندگان و زورگویان داخلی، به همان اندازه دفاع در برابر مهاجمان خارجی ضروری، مقدس و بخشی از ملت‌گرایی طبقات محروم است.